

باسیه دل چو نو خواندن و عطا ناز و موج آهمنی
 بر سنک با بروز کار سلامت شکستگان دریاب
 که خیر خاطر مسکین بلا بگرداند چو سایل از تو بر اطلب
 کند چیزی نمانده و گرنه شکر بر تو رساند حکایت
 چند آنکه مرا شیخ اجل شمس الدین جوزی ترکماع
 فرمودی و جلوت و غلت اشارت کردی عفو ان
 شبانم غالب آمدی و هوا و موس ناچار جلافت را
 مرئی قدیمی بر فنی و ان سماع و مجالست خطی بر کرمی
 و چون نصیحت شیخ یاد آمدی کفستی پت قاضی را با
 نشیند بر فضا ندست را اما محتب کرمی خور و معذور
 دار دست را تا پیشی مجمع قومی رسیدم و در اینجا
 سن

۱۱۱

مطربی دیدم چنانکه دانی آدایمی داشت منج و لقا
 منج کا می انگشت حریفان از دو گوش و کلهی بر لب
 که خاموش است کوی رک جان می کسد لغزینار
 ناخوشتر از آوازه مرکب پذیرش به هیچ ای صوت
 الاغانی لطیفه و انت معنی ان سکت لطیف و ل
 چون در آواز آمد آن بر بطسرای که خدا را کفتم از
 خدای پندیده در گوشم بنه تان شوم یا درم بکشای
 تا پرون شوم فی الجمله پاس خاطر یار از موافقت
 کردم و شوی بجایده بروز آوردم تفسیر نمودن باک
 بی هنگام برداشت ^{شست} مینداند که چند از شب گذشت
 درازی شب از مرگان من پرس که یکدم خواب

کتابخانه
 دانشگاه تهران